



وعده های امام حسین(ع) و بهانه های عمر بن سعد/ از گندم ری نخواهی خورد

در شامگاه هشتم محرم طی دیداری که امام حسین (ع) با عمر بن سعد ترتیب داد، بر آن شد که او را از جنگ با خویش برحذر دارد اما عمر بن سعد...

در شامگاه هشتم محرم طی دیداری که امام حسین (ع) با عمر بن سعد ترتیب داد، بر آن شد که او را از جنگ با خویش برحذر دارد اما عمر بن سعد به بهانه هایی همچون بیم از دست دادن زمین و خانه سخن امام حسین(ع) را رد کرد و سرانجام پس از گفتگویی چندین باره امام حسین(ع) خطاب به او فرمود: «خداوند تو را هلاک سازد و در روز قیامت نیامرزد؛ امید دارم که به فضل خدا از گندم عراق [عجم] نخوری» و عمر بن سعد گفت: «ای حسین (ع) اگر گندم نباشد، جو هم می توان خورد!» به گزارش خبرگزاری مهر، با فرود آمدن پی در پی لشکرها در اردوگاه عمر بن سعد، امام حسین (ع) «عمرو بن قرظه انصاری» را نزد عمر بن سعد فرستاد و به او پیغام داد که می خواهم امشب تو را در میان دو اردوگاه ملاقات کنم. شب هنگام، امام (ع) و ابن سعد هر یک با همراهی 20 سوار به محل ملاقات آمدند؛ حضرت (ع) به جز برادرش ابوالفضل العباس (ع) و فرزندش علی اکبر (ع)، از سایر یاران خود خواست تا فاصله بگیرند. ابن سعد نیز فرزندش حفص و غلامش را نگاه داشت و به دیگران دستور داد تا عقب بروند. در این دیدار امام (ع) به او فرمود: «عمر، وای بر تو؛ تو را چه می شود از خدایی که بازگشت همه ما به سوی اوست نمی ترسی که به جنگ من آمدی؟ حال آنکه می دانی که من کیستم. از این خیال و اندیشه ناصواب در گذر و راهی که صلاح دین و دنیای تو در آن است، اختیار کن و به نزد من آی و خود را از این ضلالت بیرون آور و بدین دنیای گذار فریبده که او چون من و تو بسیار دیده، مغرور نشو و یقین بدان که سعادت و سلامت تو در آنچه که می گویم است.»

ابن سعد گفت: «راست گفתי؛ اما از آن می ترسم که چون به نزد تو آییم، [عبیدالله] خانه ام را خراب کند.» امام (ع) فرمود: «من خانه ای بهتر از آن، برای تو بنا می کنم.» عمر گفت: «قطعه زمینی آباد و حاصلخیز دارم؛ می ترسم که ابن زیاد آن را از دستم بگیرد و فرزندانم را از منفعت آن محروم سازد.» امام حسین (ع) فرمود: «من زمینی بهتر از آن، در حجاز به تو می دهم.» عمر ساکت شد و دیگر سخنی نگفت. امام (ع) چون چنین دید در حالی که می فرمود: «خداوند تو را هلاک سازد و در روز قیامت نیامرزد؛ امید دارم که به فضل خدا از گندم عراق نخوری» بازگشت. عمر بن سعد گفت: «ای حسین (ع) اگر گندم نباشد، جو هم می توان خورد!» او این سخن را گفت و سپس به اردوگاه خود بازگشت.

گفتگوهای مکرر امام (ع) و ابن سعد، سه یا چهار بار تکرار شد. در پایان یکی از این گفتگوها، عمر بن سعد طی نامه ای خطاب به عبیدالله بن زیاد چنین نوشت: «اما بعد؛ همانا خداوند آتش [جنگ] را خاموش ساخت و پریشانی را برطرف نموده کار این امت را به صلاح آورد. اینک حسین (ع) با من پیمان بست که از همان جا که آمده به همان جا بازگردد یا به یکی از سرحدات بلاد مسلمین برود و در حقوق و تکالیف همانند دیگر مسلمانان بوده در سود و زیان مسلمانان شریک باشد، یا به نزد یزید برود تا هر چه یزید حکم دهد درباره او اجرا کنند و این مایه رضای شماس و صلاح امت است.»

چون عبیدالله نامه را خواند گفت: «به درستی که این نامه مردی است که اندرزگوی امیر خویش و مشفق قوم خویش است!» او در صدد بود این پیشنهاد را بپذیرد [شمر بن ذی الجوشن که در مجلس بود برخاست و گفت: «آیا اکنون که حسین به سرزمین تو فرود آمده و کنار توست این سخن را از او می پذیری؟ به خدا اگر او از این سرزمین [به سلامت] برود و دست در دست تو نهاده باشد هر آینه او نیرومندتر گردد و تو ناتوان تر خواهی شد، پس پیشنهادهای او را نپذیر، زیرا این کار نشان ضعف است. باید او و یارانش به حکم تو تسلیم شوند در این صورت اگر تو آنان را کیفر کنی تو بدان سزاوارتر خواهی بود و اگر هم از ایشان درگذری و عفو کنی باز هم اختیار با توست. به خدا شنیده ام که حسین (ع) و عمر سعد میان دو اردوگاه می نشینند و بیشتر شب را با هم سخن می گویند.»

ابن زیاد گفت: «تدبیر نیکو همین است که تو گفתי.» آنگاه عبیدالله بن زیاد شمر بن ذی الجوشن را پیش خواند و گفت: «این نامه را پیش عمر بن سعد ببر تا به حسین (ع) و یارانش بگوید به حکم من تسلیم شوند اگر پذیرفتند آنها را به سلامت پیش من بفرستد و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگد. اگر [عمر بن سعد] جنگید شنوا و مطیع او باش و اگر از جنگیدن خودداری ورزید تو با حسین (ع) جنگ کن که سالار قوم تویی؛ سپس گردن پسر سعد را بزن و سرش را پیش من بفرست.»

آنگاه عبیدالله نامه ای به عمر بن سعد نوشت بدین مضمون: «اما بعد، من تو را به نزد حسین (ع) نفرستاده ام که با او با مسامحه رفتار کنی و برای او آرزوی سلامت و زنده ماندن داشته باشی و شفیع او پیش من باشی بنگر اگر حسین (ع) و همراهانش به حکم من گردن نهاده [و با یزید بیعت کردند] ایشان را به سلامت نزد من بفرست و اگر نپذیرفتند بر آنان هجوم آور و خونشان را بریز و بدنهایشان را مثله کن چرا که مستحق چنین کاری هستند. چون حسین (ع) کشته شد اسب بر سینه و

پشت وی بتاز که او سرکش است و ستمکار!! و من گمان ندارم که این کار پس از مرگ زبانی رساند؛ ولی من با خود عهد کرده ام که اگر او را کشتم با وی چنین کنم. پس اگر تو به این دستور عمل کردی پاداش مردی فرمانبردار و مطیع را به تو می دهیم و اگر آن را نپذیری دست از کار ما و لشکر ما بکش و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار زیرا ما او را امیر بر کار خود کردیم. و السلام.»